دست آخر

دلار در چرخه اقتصاد دهه ۸۰ آمریکا

حامد هدانی . پژوهشگر اقتصادی

در زانویه سال ۱۹۸۱، پس از اینکه رونالد ریگان به مسند ریاست‌جمهوری رسید، رئیس‌جمهور محافظه‌کار در نظر داشت که بدون افزایش مالیات و با سیاست‌های بهینه‌سازی روابط با شوروی سابق، کمپینی برای تقویت نظام دفاعی آمریکا آغاز کند. سیاست‌های جدید ریگان که چرخه یاشکوه نام داشت، در مرکز و ظاهر بسیار مطبوع و در حواشی و لایه‌های زیرین بسیار ترسناک بود و بر نظام جهانی بر پایه دلار، اقتصاد قوی ایالات متحده، کسری بودجه و کسری تراز تجاری رو به رشد، افزایش نرخ بهره و معاملات املاک استوار بود.

در این سیاست، آمریکا با روندی مواجه بود که از درون تقویت می‌شد و در همان حال، ناپایداری دائم در آن رشد می‌کرد و در نهایت، با تلاش همه برای حفظ‌شدن، واژگون می‌شد. به این ترتیب، چرخه کنترل‌ناپذیر به وجود می‌آید. با این حال، به طور غیرمنتظره‌ای در سال ۱۹۸۲، سیاست‌های ریگان، اقتصاد آمریکا را شکوفا کرد و در تابستان آن سال، بازارهای مالی صعود شگرفی کردند؛ زیرا از نرخ بهره‌ها کاسته شد و در مقابل، قیمت سهام افزایش یافت.

بخش کنترل‌ناپذیر روندها، به‌خوبی آشکار شد. نشانه‌های وقوع بزرگ‌ترین توفان اقتصادی آمریکا هر روز نمایان می‌شد و این بحران بزرگ، واژگونی اقتصاد آمریکا بود که حاصل به‌کارگیری سیاست‌های هنگفت بودن مالیات ریگان از اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. و جلب سرمایه‌گذاران خارجی شد. به همین دلیل، کسری تراز تجاری افزایش می‌یافت. سرانجام، ریگان به کاهش مالیات روی آورد که این مسئله در کنار تقویت نظام دفاعی، باعث تغییر شرایط و انفجار در شرایط دلار و بازار سهام شد.

مالیاتی که در سال‌های دهه ۸۰ میلادی مدیریتی بلند و صبور موضوع باعث افزایش ارزش دلار و رشد بازار سرمایه شد، رشد و گسترش بیشتر اقتصادی، به منابع مالی بیشتری نیاز داشت و همه این مسائل در کنار هم، باعث بالارفتن نرخ دلار شدند، یعنی باز هم همان چیزی که پیش‌بینی شده بود و چرخه یاشکوه ریگان آغاز افتاد. توفان مالی، در نقطه ناپایدار بود و سرانجام هم سرنگون شد. این سقوط به دلیل بیش از حد گران‌شدن دلار و بالارفتن واقعی نرخ بهره‌ها بود که بر عامل محرک تاثیر کسر بودجه سنگینی می‌کرد و اقتصاد آمریکا را ضعیف کرد.

بنابراین، تا سال ۱۹۸۵، کسری تجاری ایالات متحده در دهه‌های‌دهه‌ی افزایش یافت و صادرات آمریکا به دلار گران بود و حوشتگاکی متزلزل شده بود. صنایع بومی نیز در خطر بود و جنس‌های زاپنی ارزان قرار گرفته بود. سیاست‌های ریگان نسبت به دلار، سرانجام به بخشش کنترل‌ناپذیر روندها می‌رسید. شاید رئیس‌جمهور برای بالا نگاه‌داشتن نرخ دلار، دلیل خوبی داشت؛ اما پایین‌آوردن نرخ آن هم بر اساس دلایل قانع‌کننده‌ای انجام می‌شد.

طی دهه ۸۰، نرخ بهره‌های کوتاه‌مدت تا ۱۰ درصد افزایش یافت. طبعاً به ۹۰۰ دلار برای هر اونس رسید. نرخ تورم وحشتناک و به ۲۰ درصد رسیده بود. نرخ بیکاری دلار به چایی رسید که هر دلار می‌توانست ۲۴۰ جن زاپنی و ۳/۲۵ مارک آلمان را خریداری کند. بنابراین، با از هم پاشیدن‌شدن اوپک، نرخ نفت کاهش یافت. این مسئله باعث افزایش فشار بر دلار می‌شود آمریکا می‌شد و از ارزش دلار می‌کاست. با کاهش نرخ تورم، مواری با آن نرخ بهره‌ها نیز کاهش می‌یافت. در نتیجه این تغییرات، قیمت دلار به صورت جشمگیری کاهش می‌یافت.

اسال اقتصاد ایران سال را با یک شوک بزرگ آغاز کرد؛ ناگهان و در اتفاقی بی‌سابقه، دریک فصل قیمت ارز به‌طور متوسط سه تا چهار برابر افزایش پیدا کرد و پول ملی نزدیک به ۴۰ درصد تضعیف شد. چه عوامل داخلی و بیرونی‌ای برای تقویت نظام دفاعی آمریکا آغاز کند. یکباره نرخ ارز، بحرانی اقتصادی بود یا نشانه‌ای از بحران‌های پیشین که دیر یا زود اتفاق می‌افتاد؟

هر اتفاق اقتصادی به‌طور طبیعی وامدار شرایط جامعه است. در زمینه افزایش نرخ ارز نیز چند واقعیت وجود دارد که بدون درنظرگرفتن این واقعیت‌ها نمی‌توان جرایی نوسانات ارزی را تحلیل کرد. یکی رکود طولانی‌مدت در اقتصاد ایران که تولید را زمین‌گیر کرده است، حتی کسانی که قابلیت تولید مولد را داشتند، به دلیل ناامنیاتی و ناپرایری میان بخش صنعتی و تجاری، انگیزه تولیدِ را ندارند. تجربه نشان داده است صاحبان پول بدون سرمایه‌گذاری مولد منافعی بیشتر از گروه سرمایه‌گذار برای تولید مولد به دست می‌آورند و ریسک کمتری هم متحمل می‌شوند. یک نظام بانکی بسیار ناسالم و به لحاظ تئوری عقب‌مانده، از طریق رقابت در جذب پول بدلارها که پرهیز دارم بکویم سرمایه سرمایه‌داران و پیشنهاد نرخ‌های بهره بالاتر، در واقع این اعلام عمومی را کرده است که هرکس امکان قرض‌دادن پول دارد، با بازدهی بیشتر می‌تواند از سود پول خود کسب درآمد کند. همین یکی از منشاهای اصلی نقدینگی است. نقدینگی عبارت است از حجم پول رسمی و شبه‌پول که خود را در قالب سپرده‌های بلندمدت و بهره از نشان می‌دهد. فضای رکودی، کاهش سرمایه‌گذاری و بیکاری، بستر مناسبی برای هر اتفاق اقتصادی است و اصال در مورد ارز و طلا خودش را نشان داد. نکته دوم، نداشتن بخش خصوصی مولد مسئولیت‌پذیر و پذیرش رسیک تولید است. هرچند معتقدم بخش خصوصی ایران می‌تواند مولد باشد، اما ترجیح داده به سمت فعالیت‌های غیرمولد حرکت کند؛ آن هم عمدتاً در بخش بازرگانی و تجاری. بنابراین صاحبان ارز، چه دولت و چه کسانی که از طریق صادرات واجد ارز هستند، علاقه‌مندند قیمت ارز را بالا ببرند. در نتیجه با دو گروه مواجه هستیم؛ گروهی که به دلیل رویکرد نظام بانکی در سنوات گذشته بدون هیچ زحمتی سودهای بالای ۲۰ درصد دریافت کردهاند و یالسی هم بابت مالیات پرداخت نکرده‌اند و مجموعه دیگر، عرضه‌کنندگان ارز که عمدتاً دولت و برخی بازرگانان عمده هستند. این دو عرضه‌کننده و تقاضاکننده مجموعه‌ای از افراد را نیز کنار خود دارند که ثروما صاحبان ارز نیستند، اما بی‌کار هستند. آنها به‌عنوان عوامل این دو گروه رفتار می‌کنند و آنها را به منافع خود می‌رسانند و در برابر، کارمزدی دریافت می‌کنند. به‌این‌ترتیب کار جعلی به دست عناصری از همین دو گروه تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان انجام می‌شود؛ تقاضاکنندگانی که با پول باادوده بهره یابانی خود را تأمین کرده و عرضه‌کنندگانی که با پول نفت یا با از رانتی از انحصار خصوصی‌شده مانند پتروشیمی، فولاد و... صاحب ارز شده‌اند.

آنها نه برای واردات کالا و خدمات بلکه برای سفته‌بازی و انتفاع بیشتر وارد معامله می‌شوند و توانسته‌اند در ساختن خبر و جریان جعلی در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی با استمرار نرخ‌ها را جابه‌جا کنند. ضعف قیمه تئوریک رسانه‌ها موجب می‌شود اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات همان نرخ را به‌عنوان نرخ ارز اعلام کنند بدون اینکه کسی بپرسد چقدر تقاضا دربرابر چه میزان عرضه و در چه بستری وجود داشته که چنین نرخی رقم خورده است. آنچه بستر رشد این مسائل شده که چنین نرخی رقم خورده است، تجربه یک دهه اخیر است. در دهه ۶۰ و با شور و اشتیاق جامعی موجود در آن زمان، برای برقراری نظام مجدد در دنیای ارز جهانی، دنیا نگاهی تجربی و منطقی داشت تا این ارزها بتوانند نرخشان را نسبت به یکدیگر تنظیم کنند.

کشورهایی که صادرات و اقتصاد خدمات‌محوری داشتند، نرخ ارزشان کاهش می‌یافت و آنها که آنها نیز نتوانند رشد کنند و سطح رقابتی بسیاری، ارزش دلار، پی با پوند به‌درستی بیانگر وضعیت کارایی صنعتی کشورهایشان بود. در سال ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور نیکسون دلار را از طلا جدا کرد. هنگامی که نرخ ارزها، مستقل از یکدیگر به نوسان درآمدند، هیچ انتظار نداشت که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، نرخ نوسان ارز تا این حد افزایش یابد. نرخ ارز با هر شایعه‌پراکنی، نوسان پیدا می‌کرد.

نرخ تبدیل ارز دیگر به صادرات کشورها ارتباطی نداشت. در اواخر دهه ۸۰، نرخ تبدیل دلار به ین ممکن بود در روز تا چهار درصد تغییر کند. دلار و تائیر آن بر ین رایس و مارک آلمان، باعث به‌وجودآمدن نمایشی غم‌انگیز در جهانی مالی شده بود. در اوایل دهه ۸۰، نرخ دلار اوج‌ها مختلف بچه‌وخ‌ها و تغییرات را پشت سر گذاشت و همین موضوع باعث شد دنیایی که به طور کامل وابسته به دلار بود، سرفرجام بماند و از نفس بیفتد.

بخش کنترل‌ناپذیر روندها، به‌خوبی آشکار شد. نشانه‌های وقوع بزرگ‌ترین توفان اقتصادی آمریکا هر روز نمایان می‌شد و این بحران بزرگ، واژگونی اقتصاد آمریکا بود که حاصل به‌کارگیری سیاست‌های هنگفت بودن مالیات ریگان از اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. و جلب سرمایه‌گذاران خارجی شد. به همین دلیل، کسری تراز تجاری افزایش می‌یافت. سرانجام، ریگان به کاهش مالیات روی آورد که این مسئله در کنار تقویت نظام دفاعی، باعث تغییر شرایط و انفجار در شرایط دلار و بازار سهام شد.

اگر فرارست عرضه و تقاضا قیمت ارز را مشخص کند، این سوال را باید بپرسیم که تقاضا به چه منظوری؟ عرضه به چه منظوری؟ آیا می‌توان فقط با تقاضا برای سفته‌بازی و نه تقاضا برای واردات کالاهای اساسی و مواد اولیه و کارخانه‌ای به یک نرخ رسید و آن را به یک اقتصاد ملی تسری داد و نام آن را اقتصاد آزاد گذاشت؟ تا آنجا که ما متوجه می‌شویم، تئوری‌ها در بستر شرایط معنا دارند

در سال‌های اخیر چرخه مشاوران اقتصادی دولت طیفی از اقتصاددانان وفادار رویکرد نئولیبرالی در اقتصاد هستند که این‌گونه یاد گرفته‌اند که، قیمت کالاها را عرضه و تقاضا باید تعیین کند. از هم به یک کلاست: قیمتی را عرضه و تقاضا باید تعیین کند.

در شرایط تحریم، در شرایط صلح و در شرایط جنگ یک چرب را نگرار می‌کنند. این تفکر از مطلق و مختلف قابل سوال است. به عنوان مثال عرضه و تقاضا از کم فرارست عرضه ارز را مشخص کند. این سوال را باید بپرسیم که تقاضا به چه منظوری؟ عرضه به چه منظوری؟ آیا بهره‌ها به بر عامل محرک تاثیر کسر بودجه سنگینی می‌کرد و اقتصاد آمریکا را ضعیف کرد.

بنابراین، تا سال ۱۹۸۵، کسری تجاری ایالات متحده در حد دهه‌های‌دهه‌ی افزایش یافت و صادرات آمریکا به دلار گران بود و حوشتگاکی متزلزل شده بود. صنایع بومی نیز در خطر بود و جنس‌های زاپنی ارزان قرار گرفته بود. سیاست‌های ریگان نسبت به دلار، سرانجام به بخشش کنترل‌ناپذیر روندها می‌رسید. شاید رئیس‌جمهور برای بالا نگاه‌داشتن نرخ دلار، دلیل خوبی داشت؛ اما پایین‌آوردن نرخ آن هم بر اساس دلایل قانع‌کننده‌ای انجام می‌شد.

طی دهه ۸۰، نرخ بهره‌های کوتاه‌مدت تا ۱۰ درصد افزایش یافت. طبعاً به ۹۰۰ دلار برای هر اونس رسید. نرخ تورم وحشتناک و به ۲۰ درصد رسیده بود. نرخ بیکاری دلار به چایی رسید که هر دلار می‌توانست ۲۴۰ جن زاپنی و ۳/۲۵ مارک آلمان را خریداری کند. بنابراین، با از هم پاشیدن‌شدن اوپک، نرخ نفت کاهش یافت. این مسئله باعث افزایش فشار بر دلار می‌شود آمریکا می‌شد و از ارزش دلار می‌کاست. با کاهش نرخ تورم، مواری با آن نرخ بهره‌ها نیز کاهش می‌یافت. در نتیجه این تغییرات، قیمت دلار به صورت جشمگیری کاهش می‌یافت.

مصیبت میل به خصوصی‌سازی

حسن سبحانی در گفت‌وگو با «شرق» از نهادن خشت خام در تصویب قانون خصوصی‌سازی می‌گوید

عکس: روح‌الله رستمی

مرضیه امیری

اگر این ائتلاف رئیس بانک مرکزی می‌گوید از حجم ۲۷ میلیاردلاری صادرات اسال فقط هفت میلیاردلار آن به اقتصاد ایران بازگشته است، چرا دولت تصمیم گرفت کسب‌وکارها را وادار به ابهای تعهدات خود کند و باتوجه به اینکه سود حداکثری این بخش در افزایش نرخ ارز بود، آیا درنهین نرخ‌ها و روند صعودی آن نقش داشته‌اند.

این ماجرا هم به‌نوعی تایبگذشته همان قضایی است که در صحبت‌های قبلی به آن اشاره کردم. در اقتصاد ایران بخش خصوصی یا شبه‌خصوصی است که بیشترین فعالیت میل نسبت‌ها، یک نوع‌ارن را به‌عنوان بایلوت درنظر بگیریم. صنایع پتروشیمی ما در برنامه دوم و سوم توسعه با مبالغ بسیار ارزان‌قیمت ساخته شدند. از حقوق کمرکسی معاف بودند و تا مدت‌ها معافیت مالیاتی صادرات داشتند و یک مجموعه بسیار شبکه و مدرن تاسیس شد. بعدها، من می‌گویم عارضه مصیبت میل به خصوصی‌کردن، باعث شد که اینها به سمت خصوصی‌کردن بروند و خصوصی شد. عرضم این است که اگر مجموعه‌ای که صاحب اینها شدند و بقیه را به‌صورت اقساط پرداخت کردند، وقتی در موادری مطالبه کردند که مالیات در برابر عرضه ارز مقاومت نوع مردم را می‌شکند در مقابسه با دلار ۷۵درصدی پرداختن پایین بیان آمده است. حمیدی باید اقدام به دو کس میانجیه را دوباره مطلی کند. از عرضه‌ای از تاسیسات یا تکنولوژی بالا بگیرند و افزایش سود خود را با فشار معیشتی بر مردم ایجاد کنند. اگر این کار انجام شود خیلی‌ها رفتارشان متفاوت خواهد شد. حاکمیت باید در موادری تصمیم‌های دراپلکی بگیرد. اگر چنین اقدامی انجام نشود، من به عنوان یک معلم دانشگاهی با او هر دیگری از هر دیگری از تصمیم‌های است که فکر کنیم در سود اینها شریک است که چنین تصمیم‌هایی نمی‌کند. شرکت‌های دولتی هم از همین مقطعه هستند... ما که نمی‌توانیم همه را زنده بیندیم؛ چیزی که به آنها داده شده است این بهانه که آقا بخش خصوصی و اقدار اقتصاد شود به نفع اقتصاد ملی است. امروز که به بکسان‌سازی نرخ ارز، در میان مشاوران اقتصادی دولت است. من پنهان نمی‌کنم؛ آنها به وسیله طیف زیادی از استادان دانشگاهی همان نحله فکری را تدریس می‌کنند و در روزنامه‌ها افکارشان ترویج می‌شود و پشتیبانی می‌شوند. بنابراین از نظر تئوریک ما در حقیقت می‌فهمیم کسانی که مشاور اقتصادی هستند، بر اجرای چنین تفکری اصرار دارند. مگر اینکه بکوییم کسی که حرف مشاوران را گوش نمی‌کند که در این صورت اساسا مشاوربودن معنایی ندارد. به هرحال با نهایت احترام برای مولدان اقتصادی، مجمعی که از مجموعه تجار، بازرگانان و کشاورزان ایران تحت عنوان اتاق بازرگانی نمایندگی می‌کند، امروز با پستوهای مهم کشور نفوذ دارند، با توجه به سکیتی بخش بازرگانی و تجارت در مجموعه بخش خصوصی ایران تحقیقا در افزایش نرخ ارز به واسطه اینکه مشمول ارز دریافتی حاصل از صادرات می‌شوند. تاثیرگذار بوده‌اند.

دارندگان ارز از بزندگان و متقاضیان ارز از بازندگان این بوسه همواره مورد بحث و جستوجو بوده‌اند. در اقتصاد ایران دولت و صادرکنندگان از دارندگان ارز محسوب می‌شوند و تولیدکنندگان از متقاضیان عمده آن هستند. بنابراین بدون تردید همواره دولت‌ها، تجار و بازرگانان از یک‌سازی نرخ ارز متنفع بوده و می‌شوند. به لحاظ تحقیق میدانی هم، می‌توان به‌وضوح و خیلی صریح متوجه این نکته و خاستگاه طبقاتی کسانی شد که به طور مستمر از ضرورت یک‌سازی نرخ ارز می‌گویند و در اقتصاد سیاسی ایران به‌خاطر جایگاه‌هایی که دارند می‌توانند این مطلوب خود را تبدیل به احکام قانونی یا مصوبه دولت کنند. لااقل تاکنون تولیدکنندگان در اقتصاد ایران از این حیث طرفی نبسته‌اند و بهره‌ای نبرده‌اند. یکجوری یک‌سازی نرخ ارز که به‌معنای افزایش ارزش ارز خارجی در قبال ریال ایران بوده و هست، همواره به نفع دولت و تجار و به ضرر تولیدکنندگان عمل کرده است. نظر این واقعیت‌ها اقتصاد ایران را تا حدود زیادی به اقتصاد دلاری بدل کرده و همگان تلویحی یا تصریحی پذیرفته‌اند که با نوسان اندکی در نرخ ارز و درراس آنها دلار آمریکا قیمت همه کالاها و خدمات متناسب با آن نوسان. مشمول تغییر می‌شود. بنابراین در اقتصاد سیاسی ایران ادعا با طرفداری و در مواردی اجرای موفقی یک‌سازی نرخ ارز مقولهای است که همواره افسار و طبقاتی به آن در جستوجوی منافع و رانت‌های حاصل از آن بوده‌اند و هستند هرچند مقاصد خود را در پوشش دفاع از اقتصاد و بازار آزاد و مصلحت کشورهای پیشرفته پیگیری کنند و در این ارتباط ماسسفانه همواره از عمده اقتصاددانان، به‌عنوان پشتیبانان توجیه‌کننده تئوریک منویات خود و از برخی از مقامات سیاسی و تصمیم‌گیر در مجلس و دولت به‌عنوان سربازان خط مقدم بیشبرد ذهنیات خود به‌گونه‌ای استفاده کرده‌اند که موفق شده‌اند منافع پارامان‌های خصوصی در مقیاس‌های بزرگ و کوچک را تا میز تصمیم‌گیری‌های کلیدی و مؤثر تعقیب کنند.

در اقتصاد سیاسی ایران کسانی که صاحبان ارز هستند، در نظام تصمیم‌گیری حضور و نفوذ دارند و به‌لحاظ تئوریک تقاضای آنها از طریق مشاوران اقتصادی تایید می‌شود. بنابراین دلیلی ندارد که دولت‌ها خودشان به‌دنبال افزایش نرخ ارز نباشند. پس چه انتظاری می‌توان داشت که دولت سیاست‌های متعددی در یک دوره نداشته باشد. سیاست‌های دولت کاملا مشخص است. کسانی که اکنون در دولت مشغول به فعالیت و تصمیم‌گیری‌اند، یک روز و دو روز نبوده که در صحنه اقتصادی و سیاسی ایران ظاهر شده‌اند، عمده آنها برای چندین دهه با وزیر بودند، یا نماینده مجلس یا لیکه عمر وزیری و هم نمایندگی مجلس را در کارنامه خود داشته و سیاست‌های ثابتی را پی گرفته‌اند. می‌توان از میان سخنان و برنامه‌های عملیاتی‌شان جست‌وجو کرد. سیاست آنها همان رهاکردن نرخ و تعیین آن در بازار آزاد بوده اما عمدتا این کار عمده سیاست آنها بوده شده است این است که. اموزد در معرض ادراه کشور ـ صنعت و باید پاسخ‌گوی ناسامانی‌های اقتصادی باشند. یک نفر اقتصادی دارند. آن را اجرا می‌کنند اما می‌بینند در عمل سود خود نمی‌دهد؛ نرخ‌ها افزایش پیدا می‌کند و بعد می‌گویند آن را در نرخ چهارهزار ـ ۳۰۰ تومان تثبیت کنیم. باز هم شکست می‌خورند و نرخ کالاها و ارز افزایش پیدا می‌کند. تجارب مقوم می‌بودند، موجه می‌شوند از لحاظ تئوریک مشکل دارد. می‌گویند بازار تلوبه ایجاد می‌کنیم. باز هیچ دراز دارمان نمی‌کند. صحبت از حذف نرخ ارز آزاد به میان می‌آورند. این همه تغییر و آشفتگی سیاستی که در مدهای اخیر شاهد آن بودیم، باز هم نتیجه مطلوب خود. این تعدد سیاست ناشی از غلط‌دیدن مسئله است. وکرنه مجموعه افراد در سرکار، هرچه در همان آزادبودن نرخ ارز تاکید دارند و استدلالشان این است که اگر نرخ ارز بالا بود، صادرات ما افزایش و واردات کاهش پیدا می‌کند. اما تجربه چندین دهه اقتصاد ایران نشان می‌دهد. چون در اقتصاد دچار رکود هستیم و رکود تولید بسیار نحیف است. هرقدر هم ارزش پول ملی را بیایین بیاوریم، چیزی برای صادرات نداریم. حرفی از خرکی نیست. اقتصاد تحریم هم نداشت. کماینکه تجربه مختلفی سال‌های محدودی بوده اما اکنون متوسط رشد صادرات غیرنفتی ماسالانه و کاهش نرخ پول را مشاهده کنید. اصلا تناسبی با یکدیگر ندارد. اقتصادهای زاپنی پول ملی خود را پایین آورده‌اند که با تولید وسیع بتینیانی می‌شد. مثلا آمریکا زمانی که ارزش دلار را در برابر بریو پایین می‌آورد، سیل صادرات از حدود بیرو به دلار سرازیر می‌شود و منفعتش را کسب می‌کند. نوسانات قیمت ارز و کاهش ارزش پول ملی فقط به صرفه تولید ملی است و تولیدکننده ناگزیر است که وارد کند. ما حدود ۶۰ میلیاردلار عمده کالاوردات وارد. حدود ۶۵ درصد از این حجم واردات صرف واردات مواد اولیه و کارخانه‌ای شده، یعنی تولید داخلی تاحد زیادی وابسته به آن واردات است بنابراین زمانی که هزینه واردات افزایش می‌یابد، کالاهای داخلی هم گران می‌شوند و به این رکود بیشتر دامن زده می‌شود.

اگر دولت عرضه و تقاضا قیمت ارز را مشخص کند، این سوال را باید بپرسیم که تقاضا به چه منظوری؟ عرضه به چه منظوری؟ آیا می‌توان فقط با تقاضا برای سفته‌بازی و نه تقاضا برای واردات کالاهای اساسی و مواد اولیه و کارخانه‌ای به یک نرخ رسید و آن را به یک اقتصاد ملی تسری داد و نام آن را اقتصاد آزاد گذاشت؟ تا آنجا که ما متوجه می‌شویم، تئوری‌ها در بستر شرایط معنا دارند

در سال‌های اخیر چرخه مشاوران اقتصادی دولت طیفی از اقتصاددانان وفادار رویکرد نئولیبرالی در اقتصاد هستند که این‌گونه یاد گرفته‌اند که، قیمت کالاها را عرضه و تقاضا باید تعیین کند. از هم به یک کلاست: قیمتی را عرضه و تقاضا باید تعیین کند.

در شرایط تحریم، در شرایط صلح و در شرایط جنگ یک چرب را نگرار می‌کنند. این تفکر از مطلق و مختلف قابل سوال است. به عنوان مثال عرضه و تقاضا از کم فرارست عرضه ارز را مشخص کند. این سوال را باید بپرسیم که تقاضا به چه منظوری؟ عرضه به چه منظوری؟ آیا بهره‌ها به بر عامل محرک تاثیر کسر بودجه سنگینی می‌کرد و اقتصاد آمریکا را ضعیف کرد.

بنابراین، تا سال ۱۹۸۵، کسری تجاری ایالات متحده در حد دهه‌های‌دهه‌ی افزایش یافت و صادرات آمریکا به دلار گران بود و حوشتگاکی متزلزل شده بود. صنایع بومی نیز در خطر بود و جنس‌های زاپنی ارزان قرار گرفته بود. سیاست‌های ریگان نسبت به دلار، سرانجام به بخشش کنترل‌ناپذیر روندها می‌رسید. شاید رئیس‌جمهور برای بالا نگاه‌داشتن نرخ دلار، دلیل خوبی داشت؛ اما پایین‌آوردن نرخ آن هم بر اساس دلایل قانع‌کننده‌ای انجام می‌شد.

طی دهه ۸۰، نرخ بهره‌های کوتاه‌مدت تا ۱۰ درصد افزایش یافت. طبعاً به ۹۰۰ دلار برای هر اونس رسید. نرخ تورم وحشتناک و به ۲۰ درصد رسیده بود. نرخ بیکاری دلار به چایی رسید که هر دلار می‌توانست ۲۴۰ جن زاپنی و ۳/۲۵ مارک آلمان را خریداری کند. بنابراین، با از هم پاشیدن‌شدن اوپک، نرخ نفت کاهش یافت. این مسئله باعث افزایش فشار بر دلار می‌شود آمریکا می‌شد و از ارزش دلار می‌کاست. با کاهش نرخ تورم، مواری با آن نرخ بهره‌ها نیز کاهش می‌یافت. در نتیجه این تغییرات، قیمت دلار به صورت جشمگیری کاهش می‌یافت.

اسال اقتصاد ایران سال را با یک شوک بزرگ آغاز کرد؛ ناگهان و در اتفاقی بی‌سابقه، دریک فصل قیمت ارز به‌طور متوسط سه تا چهار برابر افزایش پیدا کرد و پول ملی نزدیک به ۴۰ درصد تضعیف شد. چه عوامل داخلی و بیرونی‌ای برای تقویت نظام دفاعی آمریکا آغاز کند. یکباره نرخ ارز، بحرانی اقتصادی بود یا نشانه‌ای از بحران‌های پیشین که دیر یا زود اتفاق می‌افتاد؟

هر اتفاق اقتصادی به‌طور طبیعی وامدار شرایط جامعه است. در زمینه افزایش نرخ ارز چند واقعیت وجود دارد که بدون درنظرگرفتن این واقعیت‌ها نمی‌توان جرایی نوسانات ارزی را تحلیل کرد. یکی رکود طولانی‌مدت در اقتصاد ایران که تولید را زمین‌گیر کرده است، حتی کسانی که قابلیت تولید مولد را داشتند، به دلیل ناامنیاتی و ناپرایری میان بخش صنعتی و تجاری، انگیزه تولیدِ را ندارند. تجربه نشان داده است صاحبان پول بدون سرمایه‌گذاری مولد منافعی بیشتر از گروه سرمایه‌گذار برای تولید مولد به دست می‌آورند و ریسک کمتری هم متحمل می‌شوند. یک نظام بانکی بسیار ناسالم و به لحاظ تئوری عقب‌مانده، از طریق رقابت در جذب پول بدلارها که پرهیز دارم بکویم سرمایه سرمایه‌داران و پیشنهاد نرخ‌های بهره بالاتر، در واقع این اعلام عمومی را کرده است که هرکس امکان قرض‌دادن پول دارد، با بازدهی بیشتر می‌تواند از سود پول خود کسب درآمد کند. همین یکی از منشاهای اصلی نقدینگی است. نقدینگی عبارت است از حجم پول رسمی و شبه‌پول که خود را در قالب سپرده‌های بلندمدت و بهره از نشان می‌دهد. فضای رکودی، کاهش سرمایه‌گذاری و بیکاری، بستر مناسبی برای هر اتفاق اقتصادی است و اصال در مورد ارز و طلا خودش را نشان داد. نکته دوم، نداشتن بخش خصوصی مولد مسئولیت‌پذیر و پذیرش رسیک تولید است. هرچند معتقدم بخش خصوصی ایران می‌تواند مولد باشد، اما ترجیح داده به سمت فعالیت‌های غیرمولد حرکت کند؛ آن هم عمدتاً در بخش بازرگانی و تجاری. بنابراین صاحبان ارز، چه دولت و چه کسانی که از طریق صادرات واجد ارز هستند، علاقه‌مندند قیمت ارز را بالا ببرند. در نتیجه با دو گروه مواجه هستیم؛ گروهی که به دلیل رویکرد نظام بانکی در سنوات گذشته بدون هیچ زحمتی سودهای بالای ۲۰ درصد دریافت کرده‌اند و یالسی هم بابت مالیات پرداخت نکرده‌اند و مجموعه دیگر، عرضه‌کنندگان ارز که عمدتاً دولت و برخی بازرگانان عمده هستند. این دو عرضه‌کننده و تقاضاکننده مجموعه‌ای از افراد را نیز کنار خود دارند که ثروما صاحبان ارز نیستند، اما بی‌کار هستند. آنها به‌عنوان عوامل این دو گروه رفتار می‌کنند و آنها را به منافع خود می‌رسانند و در برابر، کارمزدی دریافت می‌کنند. به‌این‌ترتیب کار جعلی به دست عناصری از همین دو گروه تقاضاکنندگان و عرضه‌کنندگان انجام می‌شود؛ تقاضاکنندگانی که با پول باادوده بهره یابانی خود را تأمین کرده و عرضه‌کنندگانی که با پول نفت یا با از رانتی از انحصار خصوصی‌شده مانند پتروشیمی، فولاد و... صاحب ارز شده‌اند.

آنها نه برای واردات کالا و خدمات بلکه برای سفته‌بازی و انتفاع بیشتر وارد معامله می‌شوند و توانسته‌اند در ساختن خبر و جریان جعلی در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی با استمرار نرخ‌ها را جابه‌جا کنند. ضعف قیمه تئوریک رسانه‌ها موجب می‌شود اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات همان نرخ را به‌عنوان نرخ ارز اعلام کنند بدون اینکه کسی بپرسد چقدر تقاضا دربرابر چه میزان عرضه و در چه بستری وجود داشته که چنین نرخی رقم خورده است. آنچه بستر رشد این مسائل شده که چنین نرخی رقم خورده است، تجربه یک دهه اخیر است. در دهه ۶۰ و با شور و اشتیاق جامعی موجود در آن زمان، برای برقراری نظام مجدد در دنیای ارز جهانی، دنیا نگاهی تجربی و منطقی داشت تا این ارزها بتوانند نرخشان را نسبت به یکدیگر تنظیم کنند.

کشورهایی که صادرات و اقتصاد خدمات‌محوری داشتند، نرخ ارزشان کاهش می‌یافت و آنها که آنها نیز نتوانند رشد کنند و سطح رقابتی بسیاری، ارزش دلار، پی با پوند به‌درستی بیانگر وضعیت کارایی صنعتی کشورهایشان بود. در سال ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور نیکسون دلار را از طلا جدا کرد. هنگامی که نرخ ارزها، مستقل از یکدیگر به نوسان درآمدند، هیچ انتظار نداشت که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، نرخ نوسان ارز تا این حد افزایش یابد. نرخ ارز با هر شایعه‌پراکنی، نوسان پیدا می‌کرد.

نرخ تبدیل ارز دیگر به صادرات کشورها ارتباطی نداشت. در اواخر دهه ۸۰، نرخ تبدیل دلار به ین ممکن بود در روز تا چهار درصد تغییر کند. دلار و تائیر آن بر ین رایس و مارک آلمان، باعث به‌وجودآمدن نمایشی غم‌انگیز در جهانی مالی شده بود. در اوایل دهه ۸۰، نرخ دلار اوج‌ها مختلف بچه‌وخ‌ها و تغییرات را پشت سر گذاشت و همین موضوع باعث شد دنیایی که به طور کامل وابسته به دلار بود، سرفرجام بماند و از نفس بیفتد.

بخش کنترل‌ناپذیر روندها، به‌خوبی آشکار شد. نشانه‌های وقوع بزرگ‌ترین توفان اقتصادی آمریکا هر روز نمایان می‌شد و این بحران بزرگ، واژگونی اقتصاد آمریکا بود که حاصل به‌کارگیری سیاست‌های هنگفت بودن مالیات ریگان از اوایل دهه ۱۹۸۰ بود. و جلب سرمایه‌گذاران خارجی شد. به همین دلیل، کسری تراز تجاری افزایش می‌یافت. سرانجام، ریگان به کاهش مالیات روی آورد که این مسئله در کنار تقویت نظام دفاعی، باعث تغییر شرایط و انفجار در شرایط دلار و بازار سهام شد.

مالیاتی که در سال‌های دهه ۸۰ میلادی مدیریتی بلند و صبور موضوع باعث افزایش ارزش دلار و رشد بازار سرمایه شد، رشد و گسترش بیشتر اقتصادی، به منابع مالی بیشتری نیاز داشت و همه این مسائل در کنار هم، باعث بالارفتن نرخ دلار شدند، یعنی باز هم همان چیزی که پیش‌بینی شده بود و چرخه یاشکوه ریگان آغاز افتاد. توفان مالی، در نقطه ناپایدار بود و سرانجام هم سرنگون شد. این سقوط به دلیل بیش از حد گران‌شدن دلار و بالارفتن واقعی نرخ بهره‌ها بود که بر عامل محرک تاثیر کسر بودجه سنگینی می‌کرد و اقتصاد آمریکا را ضعیف کرد.

بنابراین، تا سال ۱۹۸۵، کسری تجاری ایالات متحده در حد دهه‌های‌دهه‌ی افزایش یافت و صادرات آمریکا به دلار گران بود و حوشتگاکی متزلزل شده بود. صنایع بومی نیز در خطر بود و جنس‌های زاپنی ارزان قرار گرفته بود. سیاست‌های ریگان نسبت به دلار، سرانجام به بخشش کنترل‌ناپذیر روندها می‌رسید. شاید رئیس‌جمهور برای بالا نگاه‌داشتن نرخ دلار، دلیل خوبی داشت؛ اما پایین‌آوردن نرخ آن هم بر اساس دلایل قانع‌کننده‌ای انجام می‌شد.

طی دهه ۸۰، نرخ بهره‌های کوتاه‌مدت تا ۱۰ درصد افزایش یافت. طبعاً به ۹۰۰ دلار برای هر اونس رسید. نرخ تورم وحشتناک و به ۲۰ درصد رسیده بود. نرخ بیکاری دلار به چایی رسید که هر دلار می‌توانست ۲۴۰ جن زاپنی و ۳/۲۵ مارک آلمان را خریداری کند. بنابراین، با از هم پاشیدن‌شدن اوپک، نرخ نفت کاهش یافت. این مسئله باعث افزایش فشار بر دلار می‌شود آمریکا می‌شد و از ارزش دلار می‌کاست. با کاهش نرخ تورم، مواری با آن نرخ بهره‌ها نیز کاهش می‌یافت. در نتیجه این تغییرات، قیمت دلار به صورت جشمگیری کاهش می‌یافت.

زنگ هشدار برای صنعت برق

افزایش تعرفه برق؛ راهکاری ناگزیر و ناگزیر

سپهر بزرگی‌مهر*. صنعت برق سبق بی‌حق تردیدی یکسی از اصل